

## صفتی بگرهان و صفتی سیستان

از تهران تا زابل که اکنون مرکز سرزمین سیستان نامیده می شود سیصد فرسنگ راه است ، آنهم راهی که دو بست فرسنگ آنرا از میان کویر و بیابانهای خشک و شن زارهای بی آب و علف باید گذشت . در این راه چشم سیاهی می رود و جزشن یسا سرزمین های دق سخت نخودی رنگ چیز دیگری که به چشم بخورد بسیار کم است . مثلا گاه بگناه مزرعه یاد هکده کوچکی که چند بنای کلی با چند درخت نمودار آنرا زندگی در آنست دیده می شود که مسافر سرگشته و بی طاقت آنرا جای مفرح و پناهگاه با صفا می پندارد .

این وضع راهی است که پس از اصفهان هر مسافر سیستان آنرا بچشم می بیند و آرزوی سرسبزی و طراوت گوشه ای از جاده های شمال ایران را می کند . از نائین که بگذریم اگر انسانی در راه دیده شود یا شتربانی است که مقداری خار بسوی دهکده می برد یا عمله ای است که باید راه را برای آمدورفت آماده گرداند . از نائین تا عقدا - که آبادی پس از آن است - چهارده فرسخ تمام راه است و در میان آن فقط و فقط يك نیمه آبادی بسیار کوچک هست که آب شیرین هم ندارد و مردم آن از آب تلخ می نوشند . پس باید چهارده فرسخ گذشت و چشم بر بیابان خشک بدون گیاه و جاندار دوخت و انتظار کشید تا به عقدا رسید . تازه عقدا هم جایی است که خبری نیست . از عقدا تا یزد آبادیهای کوچک گاه بگناه هست ، اما هر چه به یزد نزدیکتر شویم آثار زندگی و کوشش و کار بهتر و بیشتر مشهود می شود . در یزد بیشتر مردم کار می کنند و بیننده بزودی از کار آنها آگاه می شود و بخوبی در می یابد که بینوایی و درماندگی در این شهر کمتر از شهرهای دیگر است .

از یزد تا کرمان با زحال بهمان منوال است که از نائین تا یزد بود . اگر از يك دوسه آبادی نیمه بزرگ و کوچک بگذریم ( کرمانشاه - انار - بیاض - رفسنجان ) دیگر خبری نیست . باز تا چشم کار می کند بیابان خشک است و جاده راست بیروح که جان مسافر از موج و شکن آن سخت بستوه می آید .

### مال رفسنجان

رفسنجان شهرکی است که بسبب پسته خوب و فراوانش شهره شده است و گویی این سرزمین برای پسته و پنبه خلق شده است . امسال محصول پسته آن نزدیک سه میلیون من بود که هر من آنرا بیبهای بیست تومان خرید و فروش می کنند . یعنی درآمدی که مالکین این شهر از این يك محصول خود بدست آورده اند در حدود شصت میلیون تومان است . ولی این درآمد سرشار در کجا مصرف می شود و در چه راهی مصرف می شود خدا عالم است . بیگمان اگر يك شصت میلیون در محل صرف می شد وضع مردم آنجا بارها بهتر از وضعی بود که اکنون دارند . بجز این از محصول پنبه نیز سود سرشاری عاید می شود که حسابی جداگانه دارد . باید توجه داشت که این درآمد عظیم از آن چند نفری است که مالک هستند و بر مال و منال رعیت بینوا می توانند همه گونه حکمی روا دارند .



## کرمان

از کرمان، بیشتر بد می گویند تا خوب. هر کارمند دولت که کارش به آنجا بیفتد و مجبور باشد که سرزند گیش را به آنجا بکشد مثل اینست که جهنم نصیب او شده است. از هوایش بد می گوید و بهمین عنوان فوق العاده بدی آب و هوا میگیرد، ولی باز دست از شکوه و شکایت بر نمی دارد. اما اگر حقیقت را بخواهید آب و هوای کرمان نه تنها بدتر از تهران نیست بلکه بهتر هم هست. آن آسمان صاف آبی بسا هوای سالم و شفاف در کمتر نقطه ایران دیده می شود و هوایش بسبب بلندی شهر کرمان (که ۱۷۰۰ متر

ارتفاع دارد) در تابستان هم زیاد گرم نمی شود. در آبان که من آنجا بودم هوا خنک بود و بدن لباس بشمی می طلبید. وضع عمومی مردم کرمان بدست، اما آنطور که میگویند بدتر از مردم زابل و بیابان-گردان بلوچ نیست.

کسار دشوار و بسیار شرم آور و برآستی غیر بشری که در کرمان مایه بدست آوردن روزی است قالی بافی است. جای کار عبارتست از محلهائی دخمه مانند که هوا و روشنائی فقط از روزنه های بسیار کوچکی



مشاققه در کرمان (مزار مشاقعلی شاه)

باید وارد شود. درین کارگاه زنان و مردان و بچه ها با هم کار می کنند و در پشت دستگاههای قالی بافی بحالت چمباتمه با تندی و چابکی و با سر بجه های خسته شده خود و پا بر شردن رنگها و طرحها که شباهت به آواز حسزینی دارد. قالی زیبای پربهایی را از کار در می آورند. یک قالی بیست تا سی متر مربعی یکسال می کشد که بافتنش پایان پذیرد، و تا این کار پایان یابد چه خاکها و غاشاکها و ریزه بشم ها که آن قالی باف بینوا بجای هوای صاف استنشاق نمی کند! بدتر از همه آنکه اغلب کارگران در همین کارگاهها می خورند و می خوابند و می زاینند. یعنی محل زندگیشان همین جاست. جای دیگری را ندارند تا پس از کار از این دخمه بدر آیند و ساعتی را در آن جای بهتر بسر برند. سوار خود را در همینجا آتش میکنند. کهوارة طفلشان در گوشه ای از همین دخمه گذارده است. اگر چه صدای طفل کارگر با آوای قالی بافان توأمان زمزمه حسزینی را پدید می آورد اما دل سنک مال پرست صاحب کار را بدرد نمی آورد تا فکری از برای بهبود وضع آنان بنماید...



کرمان برای زندگی شهر خوبی است و مردمی مهربان دارد. اما اغلب کم کار و برخی هم بیکاره اند. کارگر کرمانی آنچنانکه باید مستعد برای کار نیست. شاید این سستی و بیدردی بنسبیت هوای آنجا باشد که مانند شیرازیان آنان را سست و خامد می کند و شوق کار و کوشش را از ایشان می گیرد.

چون در اطراف کرمان آب و هواهای مختلف گرمسیری و سردسیری هست محصول های مختلف در اغلب اوقات در کرمان بدست می آید. میوه و خواربار مردم از بندرعباس و بم و نرماشیر و سیرجان و مناطق سردسیری خود کرمان تهیه می شود.

### ماهان

گل سرسید کرمان ماهان است که تا شهرش فرسخ فاصله دارد. می دانیم که ماهان مدفن شاه نعمت الله ولی عارف و صوفی معروف است و بهمین مناسبت شهرتی یافته است. گنبد و بارگاه او بر آستی دیدنی و با صفاست چهار حیات تودر تو و چهار گلدسته و یک گنبد آبی بنای مدفن آن مرد در تشکیل می دهد که اکنون نشستگاه جمعی از صوفیه و درویشان روزگار ماست. امتیاز این گنبد آنست که نقش های هندسی شکل آن که از کاشی سفید است در صفحه آسمان دیده می شود، از جهت اینکه رنگ گنبد و رنگ آسمان همانند است و آنقدر آن رنگ را شبیه از کار در آورده اند که بیننده طرحهای گنبد را در آسمان می بیند. سروهای زیبای کهن سال هم طراوتی دیگر به این لطف و هنر می بخشد.

عده ای درویش اهل حال در حجرات این بقعه زندگی می کنند و هر یک منقلی و دم و دستگاهی برای تریاک و چرس و بنک خود دارند و چه بسیار اتفاق می افتد که جمعی از مردم نامدار تهران رخت سفر می بندند و به آن خطه بران و امان برای بیحالی و حال کردن می روند و چندین روز در درجوار صفا و محبت درویشان اوقات نگاه میدارند و از آنفاس قدسیه حضرت شاه مدد می طلبند، تا مگر گریهی از کار فرو بسته گشوده شود! تریاک ماهان معروفیت بسزا دارد. مثل شکلات های بسیار کمرنگ و خوش نمایی است که از دیدن آن آب بدن می افتد. ماهان سرراهی است که از آنجا و سپس از بم میگذرد و بطرف زاهدان برای رسیدن بزابل می رود. میان کرمان و بم فقط ماهان است که اهمیتی دارد.

سایر آبادیها مثل ابارق و ده بید و دارزین و خواجه عکسر نیمه خرابه است و سرو وضعی ندارد. در هر یک از این آبادیها آناز قلاع و بناهای قدیمی دیده می شود که اکنون بسبب بی صاحبی، برزگران خاک کهنه دیوارها و سقف های آن خرابه ها را بجای کود برای کشت و ورز می برند و خرابه هایی را خرابه ترمی سازند.

### بم و نرماشیر

بم که سی و سه فرسنگ تا کرمان فاصله دارد جای دیدنی است. هم مردم آن دیدنی اند و هم سرزمین آن، بخصوص از جهت آب و هوا و انواع محصول که در آن می روید و بشمر می رسد. بم چهارده هزار تن جمعیت دارد. کرمانیان می گویند که مردم بم نزاع طلب و فتنه جو هستند و برای دلیل می گویند که در عدلیه بم پنج هزار پرونده دعوی جنائی و حقوقی مطرح است، یعنی بحساب تقریب میان هر دو نفر دعوی به باست. آب و هوای بم استعداد کشت اغلب گیاهان را دارد. در آبانما خرما و مرکبات ( همه نوع ) و گل نرگس و انکور ( در کیسه ) و گل اختر و یونجه بسیار سبز و شاداب و باد نجان در



باغهای آنجا در کنار هم دیده می شود. در باغ کشاورزی بم درختان اکالیپتوس و موز و خرما و پسته و گلپای شاه پسند درختی و اختر و مریم و یاس چنبد نیمه آبان ماه سرسبز بود و آنها که گل باید داشته باشد گل داشت و خیلی بهتر از گلپای تهران شاداب بود. محصول عمده این شهر و اطراف آن خرماست و خرمای آن از جهت نوع بسیار مرغوب و خوش خوراک و شهد دار است و سالیانه نروتنی بزرگ برای صاحبان خرما عاید می سازد. یک درخت خرمای بار آور یک هزار تومان می ارزد و خرید و فروش می شود.

تفریح مردم عالی شان و نروتمند این شهر فقط قمار است. هوا که رو بتاریکی می رود هر یک از این آقایان اتوموبیلهای آخرین سیستم خود را سوار می شوند و ازین سوی خیابان بآن سوی خیابان - که شاید یک کیلومتر طول دارد - می روند و بقمار می نشینند و نروت را ازین کیسه بآن کیسه می کنند. شنیدم مردی محترم که سالانه یک میلیون تومان درآمد ملکی دارد هم اکنون دو میلیون تومان وام دارد! این وضع اجتماعی شهری است که یکپارچه استعداد برای همه گونه زراعت و بهره برداری کشاورزی است.

از بم که می گذریم خاک نرماشیر شروع می شود. نرماشیر محل معینی نیست. چندین ده پارچه آبادی را که هر یک نامی جداگانه دارد - نرماشیر می نامند و مرکز آن عزیز آباد است که جای آباد پر استمدادی است. درین صفحات برنج و خنایز بخیسوی کشت می شود. خنای بم و نرماشیر از صادرات مهم ایران است که پس از کشت و برگ گیری آنرا به بزد می برند و در آنجا با دستگاههای خاصی که با شتر کار میکند و «مازاری» نام دارد سامیده می گردد و سپس بخارجه حمل می شود. این گیاه در هند و قفقاز و ترکیه و برخی از کشورهای اروپائی خریدار دارد.

خاک کرمان بهمین جا تمام می شود و از این پس خاک بلوچستان آغاز می گردد. کرمان رو بهمرفته سرزمین آباد و بسیار پر استمدادی است که اکنون رقم اول صادرات ایران یعنی پشم، قالی، زبره، کتیرا، پسته و حنا از آنجاست.

نکته ای که از یاد رفت آنست که در کوه های کرمان جنگلهای پسته کوهی (بنه) و درخت کهور و دریا بانهای آن درخت گز بیش ازین ایام زیاد بوده است که از سالیان پیش آنها را بریده و سوزانیده اند و ژغال کرده اند. هم اکنون نیز اینکار بایستی ترتیبی و بی فکری و بی رحمی تمام ادامه دارد و شاید چندسالی بگذرد که اثری دیگر باقی نماند. چوب کهور که بسیار سفت و سخت است و درخت آن از پس پانصد سال به کلفتی بازوی انسان می شود بهصرف تهیه دسته و افور می رسد که هر یک از آن چهل پنجاه تومان ارزش دارد، زیرا چوب سنگین و سیاهی است که چون تراشیده و سامیده شود درخشندگی های طلائی رنگ از آن هویدا می شود. در اول بازار کرمان دود که کوچک هست که در جلو چشم مأمورین دولت و بخصوص مأمورین انحصار تریاک ازین چوبها می سازند و به آزادی تمام می فروشند.

### یابان بلوچستان

میان فهرج که آخرین آبادی خاک کرمان است تا زاهدان که اکنون کرسی نشین خاک بلوچستان می باشد چهل و سه فرسنگ راه است. در این منطقه دو چیز حکومت میکند یکی ریک روان و دیگری بلوچ بایک جفت سبیل سیاه رنگ شاه عباسی. ریک روان



راه برانسان می بندد و بلوچ با آشنایی که به هر گوشه از کویر دارد مسافر بی سامان گمگشته را می تواند رهایی بخشد. اکنون مأمورین نظامی که در این منطقه از جان و مال رهگذران حفاظت می کنند همین بلوچها هستند. ریک روان از بلاهای بسیار خطرناکی است که در کویر دل مردم مسافرا را بلرزه می فکند. این ریک که تبه های بزرگ آن بارتفاع سه چهار متر و درازای بیست متری رسد خود مسافری است که یکروز اینچاست و روز دیگر در جای دیگر، و چه بسیار اتفاق می افتد که راه را می پوشاند و مانع

رفت و آمد ها بران می شود. پیش از این روزگار که در راه شوسه در این سرزمین نبود کاروان ها در کویر حیران و سرگردان بودند و بامید خدا ازین سر به آن سردیگر طی طریق می کردند و چه بسیار که کم می شدند و خبری از آنان نمیشد و شن روان آنان را در زیر می گرفت. نادر شاه افشار بهمین سبب میل هایی در راه ساخت که راهنمای رهگذران و از دو فرسخی نمودار است.

نخستین آبادی بلوچستان که سر راه است نصرت آباد نام دارد و مقر ملک شاه خان بزرگ طایفه نارویی است. از نصرت آباد تا زاهدان ابتدا رشته کوههایی سنگی قرار دارد و باز منطقه کویری آغاز می شود که قریب ده فرسخ طول آنست.

زاهدان شهر تازه بنیادی است. نام قدیم آن دزد آب بود که از سی سال پیش مرکز بستی یافت و کرسی نشین بلوچستان شد. در آن ایام فقط چند بلوچ چادر نشین در آنجا مسکن داشتند. اکنون شهری است با جمعیت یازده هزار نفر که قریب شش هزار نفر آن بزدی هستند. زاهدان تا پیش از تقسیم هند به هند و پاکستان دله تجارتی میان هند و ایران بود و بهمین سبب بازار تجارتش رونق و گرمی خاص داشت. اما اکنون آن وضع را ندارد و عده ای از آنچادور شده اند.

میل نادری (در کویر میان بم و زاهدان)

برای رفتن به ذابل از زاهدان باید گذشت. میان زاهدان و ذابل باز کویر است و تنها دوسه آبادی خیلی کوچک دیده می شود که میان هر یک از آنها ده فرسخ فاصله هست و آبهای بدطعم و شور مزه ای دارد. سرزمین بلوچها ناخاک سیستان ادامه دارد و در آنجا نیز زندگی و خان و مان دارند. رئیس هر دسته از بلوچها سردار نامیده می شود که حقا از آنها باید به «سربار» یاد کرد. اینان بی کار و زحمت مزد سبیل و تفنگ خود را میگیرند و بعنوان بزرگی و سرداری صدی ده از بهره زراعتی را دریافت می دارند. حتی یکی از آنان که این حق را حق مشروع می دانسته است در عدلیه طرح دعوی می کند که فلان



کس از پرداخت حق او امتناع کرده است! طوایف بلوچ بنامهای مختلف نامیده می-  
شوند: مانند براهویی، نارویی، جمالزایی، شهنوازی و جز اینها. شیوه آب خوردن  
آنها با دست دیدنی است، و باین روش است که کف دست را جمع می کنند و به آب  
فرومی برند و سپس آبی را که در آن جا گرفته است از فاصله يك وجب بدهان برتاب  
کرده دو باره با تندی تمام همین کار را تکرار می کنند.

میان لهجه طوایف مختلف بلوچ هم اختلاف هست. براهوئی ها بلهجه ای سخن  
می دارند که بکلی بالهجه نارویی تفاوت دارد و هیچگونه وجه تشابهی هم میان آن دو  
وجود ندارد. بقول ملکشاه خسان نارویی براهوئی ها «کز» حرف می زنند.

### سیستان

وقتی بزابل نزدیک شدیم، یعنی بعدوديك فرسخی آن رسیدیم سوادشهر نمایان



بود. شهرهای دیگر ایران  
که نزدیک می شویم نمای  
سبزی درختان جلوه خاصی  
دارد ولی در زابل از این  
خبرها نیست اگر چند درختی  
هویت است یا گزست یا خرما.

اکنون برای رسیدن بزابل  
جاده نیست باین معنی که باید  
از يك فرسخی از اتوموبیل  
پیاده شد و از رودخانه ای که  
قسمتی از هیرمندست گذشت

و بقیه راه را تا شهر پیاده  
رفت، مگر اینکه اختیاری  
برای مسافر قابل باشند و یکی

از اتوموبیلهای معدود دولتی  
را قبلا در آنجا آماده کرده  
باشند.

برای گذشتن از آب،  
زورق هایی که خیلی ابتدایی  
است و از نی ساخته میشود  
و متعلق به افراد می باشد  
در آنجا هست. این زورق  
ها که از دسته های نی بهم  
بسته شده تهیه می شود پس  
از دوماه بواسطه اینکه آب  
در آنجا نفوذ و آنهارا سنگین

می کند از کار می افتد و دوباره از سر نو باید زورق دیگری ساخته شود. نام این

«توتین» و «توتین ران»



زورق ها در اصطلاح اهل محل «توتین» است و «توت» همان نی است که از آن این زورقهای تخته مانند را فراهم می کنند. سیستان دو چیز بسیار خوب دارد: یکی خاک مستعد و دیگری رود بزرگ هیرمند که اکنون هر دو در کنار هم برای خود آرمیده اند. از سرزمین سیستان همانند کناره های نیل (در مصر) که محصول خوب از آن عاید میگردد می توان محصول زیاد برداشت کرد. در سراسر سیستان که از خاک رسوبی نرم پوشیده شده است سنگ پیدا نمی شود و حتی تپه و کوهی (جز کوه خواجه که آنهم در میان دریاچه هامون قرار دارد) هم نیست. خاصیت دیگر بسیاری از زمین های سیستان آنست که کاملاً صاف است بنحوی که اگر آب بر روی آن بیندند از هر دو سو آبیاری میشود.

رود هیرمند نعمتی دیگرست که سرزمین افغانستان و خاک سیستان را مشروب می کند و هر چه از آن قابل استفاده نباشد بدریای هامون و گودزره می ریزد. ساکنان سیستان، آنان که در کنار شعبه های هیرمند زندگی می کنند، برای گذشتن از آب و از این سو به آن سورتن سراپا برهنه میشوند و همه تن پوش خود را بر سر می بندند و خود را به آب میزنند. اما

آنان که شنا نهند بر چهار کدو که به طنابی بسته شده می افتند و خود را با نسوی آب میرسانند.

چند آفت بزرگ سرزمین سیستان را در چنگ غم و بلا گرفته است: شیره، سیفلیس، تراخم، اکزما، بی آبی، مالک نبودن.

مقدار شیره و ترپاکی که همه روزه در زابل مصرف می شود یکصد من یعنی یک خروار است؛ و از جمعیت سیصد هزار تنی آن سرزمین یکصد هزار تن معتاد به شیره و ترپاک هستند. از عجایب است که اطفال شش هفت ساله نیز اهل چراغ و منقلند و با پدر



مرد سیستانی که از آب گذشته است و کدوهای او مادر خویش شیره می کشند. من بچشم دیدم که مادری ترپاک می کشید و دود آنرا با مهارتی تمام بدهان کودک سه ساله می دمید و با اصطلاح خود او را «دود» میداد. این اطفال مسموم از هنگام کودکی ناچار از آنند که بیوی ترپاک و دود آن عادت کنند. مقدار ترپاکی که در سیستان مورد مصرف است از شهرهای دیگر بصورت قاچاق به زابل می آید و اشخاصی هستند که از این طریق سود سرشاری می برند و با وسایلی که دارند

ترباك را بشهروارد ميكنند. اگرچه براي رسيدن بزابل تنها يك راه شوسه هست، آنهم همين راهي است كه از زاهدان جدا مي شود و وصفي از آن كرديم. اما ترباك فروشان از ميان كويرچندين راه ديگر براي كار خود ايجاد كرده اند كه بلامانع مي توانند خود را بشهر ذابل برسانند و متاع گرانبهائي بر مشرتري خود را بفروشند. چون بسياري از مردم آقديري نو و درمانده هستند كه قدرت خريد ترباك را ندارند بناچار خود را بخوردن قرص

ترك ترباك عادت داده اند. با ينوسيله نان سازندگان اين قرصها كه بصورت ظاهر براي ترك دادن معنادين است نيز در روغن است. بقراريكه مي گفتند اين قرصها در شهر زاهدان بيش از تمام شهرهاي ديگر «استان هشتم» مصرف مي شود.



سه مرد سيستاني

سيفليس درد ديگري است كه مردم سر زمين سيستان رانچ ميدهد. خود اهالي به اين بيماري «آزار» مي گویند و چون راه و چاه مداواراني دارند مرض از اين به آن بطور عادي و مشروع سرايت مي كند و اکنون اين بيماري به اذت از نسلي به نسل

ديگر ميرسد. تراخم نيز مرض تقريباً بومي است. كمتر كسي را مي توان در خيابان و كوچه ديد كه چشمانش سالم باشد. بيماري چشم دراز سيستان بومي و قديمي است و در تاريخ بيهق از آن ياد شده است

اما قضيه بي آبي مسئله تقسيم آب رود هيرمند از چند ده سال پيش موضوع اختلاف ميان ايران و افغانستان است و از چند سال قبل دولت افغانستان براي استفاده بيشتر از آب اين رود بندي بسته است و چون اکنون از آن استفاده مي کنند در نتيجه سطح آب پايين افتاده است و ناچار قسمتهائي از اراضي سيستان قابل آبياري نيست. خوشبختانه اکنون دوبند براي تأمين آب سيستان ساخته شده كه در آينده نزديك از آنها استفاده خواهد شد.

اصولا هيرمند در طول روز كار چندين بار تغيير مسير داده است و بهمين مناسبت در سر زمين سيستان آباديهائي بسيار، وحتى شهرها، از سرسبزي و شادابي افتاده و خرابه شده است كه اکنون آن خرابه ها و ويرانه ها در گوشه و كنار ديده مي شود.

بهر حال چون در اين چند ساله بي آبي در ميان بوده محصول حسابي از زمينهاي بسيار بار آور آن سر زمين بر نداشته اند و بنحوي است كه بايد گفت سيستان قحطی



زده است، آنهم سیستانی که تا يك قرن پیش انبارکنند ایران بود. اکنون بادنجان و گوجه فرنگی در هنگام فصل بسیری دو ریال فروخته می شود و بهای هر کیلو سیب زمینی در اول فصل پائیز که تازه محصول آن برداشت می شود از قرار کیلومی هشت ریال است.

عیب دیگری که برای سیستان هست اینست که زارمین خود مالک نیستند. میدانیم که اراضی سیستان خالصه بوده است و در چند سال پیش که آنرا فروخته اند یا به بهره برداری واگذار کرده اند باز بدست کسانی افتاده که خود زارع و برزگر نیستند. بهمین علت طرز کار در سیستان بصورت بیگاری است که آنرا در اصطلاح محل حشر می نامند.

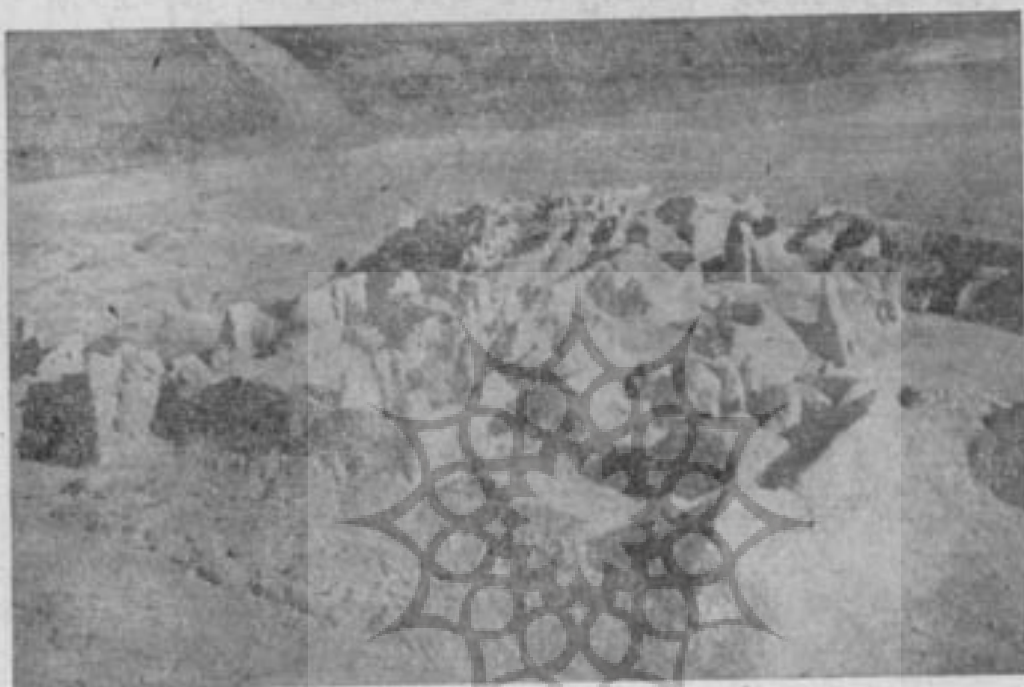
برای اینکه از نمونه تمدن جدید و فرهنگ نیز یادی کرده باشیم بدینست وصف یکی از مدرسه های را که در يك ده دیده ام بنویسم. این ده ملك حیدری نام داشت و ناشهرزابل تقریباً سه فرسخ بیشتر فاصله نداشت. مدرسه ده چهار کلاسه بود و محل آن عمارتی بود که مالک آنجا بدرسه اختصاص داده بود. مدیر و ناظم و فراش و معلم برای هر چهار کلاس جوانی بود که باید صبح مدرسه را آب و چاروب کند و سپس به درس دادن پردازد و چون او تنهاست ناچار از آنست که شاگردان هر چهار کلاس را در يك اطاق درس بدهد. در این اطاق چند نیمکت و میز بود که دسته ای از شاگردان بر روی آنها و جمعی دیگر که مندی نداشتند بر روی زمین نشسته بودند. آن معلم به ترتیب هر چند دقیقه یکبار برای يك قسمت از شاگردان که از کلاس معینی بودند درس میگفت تا مدت درس بگذرد. سرو وضع این شاگردان همه بد بود. یعنی جامه همه پاره بود و همه تراخی بودند.

گروه دیگری که زندگی آنها در این سرزمین دیدنی است صیادانی هستند که در کناره دریاچه هامون زندگی می کنند. این صیادان به دوسه کار اشتغال دارند، اما کار عمده آنان کندن و بریدن نی های مختلفی است که در مردابهای هامون می روید و دسته دسته به تهران برای ساختن پرده های حصیری آورده میشود. بیچاره هادرمیان لای و لجن نی را می دروند و هر بسته آنرا که ۲۵۰ شاخه دارد به سی شاهی می فروشند. کار دیگرشان صید ماهی و شکار مرغابی است که فقط در فصل زمین از این برکت خدا داد می توانند استفاده کنند. پارچه بافی و حصیر بافی هم در میان آنان کم و بیش دیده می شود. این مردم از فقیرترین کسانی هستند که در آن صفحات زندگی می کنند. مثلاً چینی در دست مردی از آنان دیدم که برآستی ابتدائی بود و عبارت بود از گل رسویی باطلاق که بادست در یکسر آن جای توتون درست کرده بودند و البته سوراخی هم در سر دیگر برای يك زن داشت.

اتفاقاً در سرزمین بلوچستان قلیانهای دیدنی تر از این چیزها هست که حکایت از درماندگی مردم می کند و آن قلیانی است که بجز يك نی برای بقیه ایزادش از زمین استفاده می شود. باین صورت که چاله کوچکی در زمین می کنند و در آن آب می ریزند و يك تکه نی را از پهلو بر آن آب فرو می برند و روی آن چاله را با يك تکه سفال شکسته که چندین سوراخ در آن کرده اند می پوشانند و تنباکو و آتش را بر روی این سفال شکسته میکندارند و سپس می کشند. از کارگران بسیار زحمت کش راه هم بادی بکنیم. در هر دوسه فرسخ يك چادر



کوچک دود زده پاره شده هست که چهار کارگر در آن زندگی می کنند. این چادرها از آب و آبادی چندین فرسخ فاصله دارد. در میان راه زاهدان به زابل از کارگری پرسیدیم چه مدت است که درین بیابان هستی؟ گفت پنج سال. یعنی پنج سال دوسر- زمینی بوده که آبش شور است و هوایش داغ و شن روان هم هرچند گاه یکبار کارش را چندین صد برابر می کند. مزدی که این کارگر دریافت می کند در هر روز ۱۸ ریال است و از قراریکه اظهار میکرد چهارماه بود که همین مزد ناچیز را هم هنوز نگرفته بود!



خرابه های روی گوه خواجه در میان دریاچه هامون

گفتیم که مزیت سرزمین سیستان بيشاك پر استعداد حاصل خيز آنست. در این سرزمین برای کشت گندم زمین را شخم نمی کنند. ابتدا آبراهه آب می بندند و سپس تخم را بر آن می افشانند و پس از آن با کاو خاک را کمی زبرور و میکنند بعدی که تخمها از خاک بیرون نماند و پس از دو آب دیگر که بزمین بدهند محصول آن قابل درو می شود. وسائل کشت و ورز در سیستان خیلی ابتدائی است. نه تنها هنوز يك تراکتور هم در آنجا دیده نمیشود بلکه برای خرمن کوبی همین وسائل معمولی این صفحات را هم ندارند و ناچار دو گاورا بهم می بندند و بر روی خرمن گندم آنقدر می گردانند تا دانه از سنبله و شاخه جدا شود.

بیلی که مردم آنجا بکار می برند و تیشه نام دارد بشکل کج بیل است، یعنی دسته آن که بیش از يك متر درازی ندارد بر کف بیل عمود میباشد.

امروز سیستان سرزمین بدبختی و درماندگی است و تنها بیماری و بی نانی و بی آبی درد بی درمان نیست. درد های دیگر هم هست که چاره پذیر تواند بود، مثل اینکه در شهری به آن بزرگی کلاس پنجم متوسطه نیست و ناچار باید برای تحصیل بزاهدان رفت این مردم که روزی بنسل رستم بودن فخر میکردند و تا سی سال پیش به



«چدم رستم» و «ارواح رستم» سوگند یاد می کردند اکنون بوضع و روزی افتاده اند که درزاهدان آنها را نمونه پستی و دزدی می دانند و بدترین دشنام آنست که بکسی بگویند «زابلی» زیرا زابلی به آسانی و فراغ خاطر آدمی کشد و دزدی میکند تا يك قران بدست آورد و خرج شبیره شبش فراهم گردد .  
 هوای نابسامان و گرم و موذی زابل نیز قوزبالا قوز است . در تابستان شدت گرما به نهایت میرسد و بنوعی است که اگر باد چهار ماهه در آنجانی وزیده محل قابل زیست نبود . بهمین مناسبات است که نزدیک شصت هزار تن از مردم سیستان خانه و کاشانه خود را رها کرده اند و بسوی افغانستان و بلوچستان انگیز رفته اند...

\*\*\*

... بیگمان اگر بزودی زود روزگار بهتر وزندگانی شایسته تری برای مردم کنونی سرزمین سیستان فراهم نشود این بقبه نیز سر به بیابان خواهند گذاشت .  
 گفتنی هایش از اینهاست ولی جای سخن بیش از این نیست ، ایرج افشار

### هشتمین پیر چندی

- ۱- کوک (۱) دکو (۲) تلکلو (۳)
- ۲- رشتی که از توکم مشوهف بار سرخ رتو گربون خ ک
- ۳- زن و شوگاه دبازی گاه دقاضی
- ۴- هر که جلك (۴) رسه نخ خ داش
- ۵- دست خلی سخن نمشوحلی
- ۶- شراب مفت رقاصی هم مخوره
- ۷- گرگ که بدنیه نمیرسه مکه شوز

(۱) - كوك (۲) - در کوه (۳) - آسیابی که برصدا باشد مثلا جبه حلبی که بر از سنک ریزه کنند و بعد در آورند. در اینجا شاید منظور فریاد شادی باشد . معنی آنست که : «کبکی که هنوز در کوهستان است و شکار نشده چرا این همه شادمانی میکنی»  
 ۲- «شتری که از توکم میشود هفت بار ( برای پیدا کردن آن) سرت را به گریبان پیر» (واگر پیدا نکردی آنگاه دیگری را متهم کن)  
 ۳- «زن و شوگاه مشغول بازی و معاشرت گاهی در جنگ و نزاع و بیش قاضی شرع»  
 ۴- جلك (بکسر اول و فتح ثانی) آلتی است که برای رشتن یا (پسیدن) پشم یا بنبه بکار میرود. یعنی «هر کس بادوک نخ برسد و زحمتی بکشد البته نخ ناپیده ای خواهد داشت»  
 ۵- «بادست خالی سخن حالی نمی شود» یعنی کسی که بادست خالی بخواهد کارش را پیش ببرد امکان نخواهد داشت .  
 ۶- شراب مفت را قاضی هم (با آنکه شراب بطور کلی میل نمی فرمایند) خواهد نوشید .  
 ۷- گرگی که چنگالش بدنیه نمیرسد میگوید شور است.

گرد آورده ا. احمدی «پیر چندی»